

آرش جودکی

هم رحیل می کشد فرو می برد نبض تن حبس نفس تبخیر هوس	هم رحل می کشد فرو می برد نفس و تن تبخیر هوس
دروا میان بر آوردن و بر آمدن هر نفس دو پنجره در ریه باز و بسته می شکنند در سینه می گسلند گره و دوباره دم زدن و باز دم زدن دو لنگه ی در که هر آینه هوا را در هوا می بندند و هوا را به هواها می پیوندند تا آن دم که آه دیگر قفل نیندد بر آینه ها	دروا میان بر آوردن و بر آمدن هر نفس دو پنجره در ریه باز و بسته می شکنند در سینه می گسلند گره و دوباره دم زدن و باز دم زدن دو لنگه ی در که هر آینه هوا را در هوا می بندند و هوا را به هواها می پیوندند تا آن دم که آه دیگر قفل نیندد بر آینه ها
تصمیم هوا در دهان می دراند هوا را از بالا تا بالا بی هوا پنهان	تصمیم هوا در دهان می دراند هوا را از بالا تا بالا بی هوا پنهان
نفس نفس میان این نفس که فرو می رود و آن نفس که بر می آید سپیدی تعلیق باید میان دو شاید نفس رانده مصوت بر پوست هوا می لغزد مصمت در هوا گره می بندد پخش هجاها هجا دنبال هجا دنبال جا همه جا دار نفس نفس لحظه ی معلق آونگ می خورد که لنگر بر می دارد می افکند	نفس نفس میان این نفس که فرو می رود و آن نفس که بر می آید سپیدی تعلیق باید میان دو شاید نفس رانده مصوت بر پوست هوا می لغزد مصمت در هوا گره می بندد پخش هجاها هجا دنبال هجا دنبال جا همه جا دار نفس نفس لحظه ی معلق آونگ می خورد که لنگر بر می دارد می افکند

نفس گردیده در دهان می شکند
در گلو می گسلد
در دهان در می گیرد
هوا را هوا می سوزاند
دهانی در دهان می میرد

گسیخته
در لحظه ی گسستگی
دم
نه دمیده
نه فرو شده

آن تعویق معلق
تمدید
مدد ز تفویض بخشیده
نفس را می شمرد

ذات هوایی
در هوای تخلیص
بخشنده

می گشایدش در پس
می کشاندش در پیش
زهر هوا در هوا می ریزد

نفسی که می زند
نفسی که می کشد

نفسی تمام این سطور را
از آغاز تا این دم
امتداد می دهد

ولیس می کشد دم به دم
دزده و دزدیده
پنهان
مار نامرئی

دمی که دمیدن را بردمیدن می کند
سر زدن و وزیدن
روییدن
بر آمدن
خروشیدن
پیچان
برف را حرف می کند

برفی سیاه
پوشیده در گفتِ نانوشته
میان تنگی و
گسست
در فاصله ی دهان و
دست

تن نفس آشکارا
حک در هوا

راست مثل خط

خمیده

مثل
قد.